



## سال تعویض صنوبر با سگ مجنون

اهدا به زنان افغانستان

## ویژه گی ها :

نام کتاب : سال تعویض صنوبر با سگِ مجنون  
متن نویس : محمد شاه فرهود  
طرح روی جلد : نعیم فرهود

نشر الکترونیک

زمان : جنوری 2009

برگ آرا و ناشر: " شاهمامه "

[www.shahmaoma.com](http://www.shahmaoma.com)

### 3...

زن  
صبر صنوبرست  
با رنگِ عاشقانه مهتابِ برابرست  
آن قبولش کردم قبولش کرده بودم همیشه  
مذکرست  
صنوبر،  
چیغی  
با ارضای آواره  
چشمانی با استتیک ابری  
صبری با درشتی روایت های زخمی  
آغوشی با دهان های جدا افتاده از تکرار بسم الله  
نازنین

اندیشه را گاوخورد  
 گندیشه هستی کرد  
 اندیشه را فیل برد  
 گندیشه مستی کرد  
 آنگه که در سپیده ی مهتاب  
 آبشار، نغاره بود  
 آهنگرانِ زمزمه در خود شرر شدند  
 آتشفشانِ تجربه را در بدر شدند  
 رودخانه را بشیوه سنگ  
 همسفر شدند  
 احاطهٔ ذهنم  
 سنگی تر از دیواره های آرامی ست که بر دوصد  
 شود افراشت  
 پلچرخی می  
 چاربرج حماقتم  
 ارتفاعی ست  
 که می شود عقابان مؤنث را برآن چارمیخ ساخت  
 در سلول،  
 سلول مغزم  
 قفسها، نشسته، در رقصند  
 در خونم  
 سیمهای خاردار، ایستاده، جاویدند  
 پستانهایم،  
 آنقدر  
 بر نعش شیری خود لمیده است  
 که ستمگرترین دست  
 آنرا قطره قطره

در کندوی استبداد می دوشد

سال تعویض صنوبر با سگِ مجنون  
سالِ گیسو را به دندان شستن است  
سال تقریظِ تسلا بر لبِ پُر خون  
سال غوغو را به خورشید بستن است  
سالِ نو سالِ شرنگ  
سالِ چوتی سال سنگ  
سالِ گفتن از رکوع  
سالِ رفتن سوی بنگ  
سالِ بانگهای عقیم  
سالِ گللبانگِ تفنگ  
سالِ جیب های کلان  
سالِ واسکتهای تنگ  
سالِ تنقیضِ رمه  
سالِ تشویقِ پلنگ

حیف که امسال و صد سالت نیز ... با گذاشتن سه  
نقطهٔ جلی  
میگذرد

روشنفکر از بوف میترسد  
بوف از بامداد  
آزادی از بیگانگی میترسد  
ناتو از بغداد  
مردم از مکتبی میترسد  
دست از امداد  
ریش از راکت زنی میترسد

کابلی از فریاد  
 صنوبر از بی سیرتی میترسد  
 مادر از برباد  
 عقل از بی زبانی میترسد  
 عاقل از بادآباد  
 نسترن از کندن میترسد  
 موش از انقیاد  
 حقیقت،  
 ساخته ارجاعی - ذهن  
 گشته مقروض زبان  
 حیف که دیرتر میرسم  
 با فقهه افغانی به دیدارت می آیم، نازنین  
 گلهای خشخاش را با زمزمه نمازی تر برایت می آرم،  
 نازنین  
 منتظر باش      انتظار در اُفق زندانیست  
 زندان در انتظار      باشه دانیست  
 باشیدن      پاشیدن نادانیست  
 که ،  
 دال از مدلول روی میگیرد      نمیگیرد؟      تا نیچه تا  
 نیاز  
 خال از مقتول بوی میگیرد      نمیگیرد؟      از نیکر تا  
 ایزار  
 لال از مجهول شوی میگیرد      نمیگیرد؟      از خشخاش تا  
 نسوار  
 سال از مسلول خوی میگیرد      نمیگیرد؟      از هورا تا  
 اشرار

نازنین  
بومی تر از خاموشی قبولش کرده بودم ،  
در آغوشت بی پروازانه ته نشین میگردم تا شبهای  
پرپر شده ی  
پرمانتی  
که زمزمه تعویض می گردد با سگِ مجنون در شام  
های کبریتی  
که بکارت ته نشین میگردد در تاراج های تفویضی  
پری بودی در شرشره شیرین آوازت  
پیرگشتی در شراره نازت  
پر پرگشته پروازت  
مبادا

سالِ تقریرِ غله  
سالِ تقدیمِ خدنگ  
سالِ تشخیصِ شکم  
سالِ تجلیلِ تبنگ  
سالِ کیرانِ کبیر  
سالِ محموله ننگ  
سالِ تاجپوشیِ غم  
سالِ تکرارِ ترنگ  
آخر،

نازنین  
چه چشمی  
از آرایش نوین اپیستمه با آژنگ، رنج میکشد؟  
از برآمدگه یک تفاوت در آهنگ، گنج میکشد؟

آخر

چه تیرزینی

اگر غزل را غزل نخوانیم، خون شورانی می کند؟

اگر ذکر را ذکر نخوانیم، کون جنّانی می کند؟

اگر هلمند را

غوزه غوزه سبزآمیز کردند

چکمه چکمه طالب خیز کردند

دخمه دخمه منقاد ریز کردند

بغلان را

بغ بغ لا لا حلق آویز کردند

باغ باغ لم لم رستاخیز کردند

قند قند لب لب واریز کردند

مادرک،

چشمت پُر از هلمند شد

خواهرک قلبت چه بی لبخند شد

چادرت بر نوک تلوارها چه بندابند شد

مادرک بر شانه ات بغلان ریخت

خواهرک در خانه ات شیطان ریخت

چادرت بر صورتِ ایمان ریخت

مادرک

دستهایت لادرک

درمردهٔ کابل مرد

گفته گفته رفته رفته در سرت زابل مرد

مادرک در ناله ات، پلک میزند پرمیزند فریادِ صد پکتیا

خواهرک در لانه ات، سرمیزند درمیزند صد طیلسان سیا



بانک،  
اختراع مدیجی های پارین است  
دیالک تیک،  
کشف رودخانه لاجوردین است  
جماع دسته جمعی  
اجماع گندیشه های راستین است  
خدا  
ضمانت سپیده دمان هردین است

بما چی  
سال از بی حافظگی  
با دستهای خالی سوی دیروز میدود  
دیروز از دیروزینه گی بیزار  
قاضی بسوی ماضی میدود  
لحظه از بوزینه گی سرشار  
زمان از خود انتقام میکشد  
ساعت از درپوزگی آبشار  
بوف بشرمانید  
صوف بشرمانید  
روشنی را احتکار می کنی  
چشم ها را انکار می کنی  
انگشتها را انتحار می کنی  
شوهر هموسکسشول  
از سوراخ دو آستینه ابلقی  
شمشیر می زند  
باغهای چایی  
برای ماضی  
برای تازی  
برای قاضی  
مُروَج کنید

چج کنید  
حج کنید  
کج کنید

اعدام قطره بی  
پس از زناى صغیره  
غلاف را بسوی ارگ  
فهمیده شد؟  
ژوند

ژوند

ژوند

دوصد قره قلی بردار  
در وحش سیمهای خاردار  
به هر صنوبر میدهند دوصد تا دار  
خرد های خرخر زده را با خرافه خشخاش میکنند  
مردار  
آوازهای آواره درسید های نان را  
بندبند

بند تتبان بسازید  
بند بند بند زندان بسازید  
بگو مگو بگ مگ گو مو را به خاموشی جاودان  
بسپارید

سال نو

سال امداد چپن

سال بیداد کفن

سال اسطوره درد

سال افسانه مرد

سال اندوه برین

سال یابوسال کین

سال مادر  
خشم وغم

سالِ خواهر چشم و نم  
سال مفتی عطر و ریشک های خَم  
سال چکمن ابر و ابریشم و اندام های بی آدم  
سال جاهل بزم اشتر زیاد زیاد رزم بیغم کم  
کم  
نازنین  
روشنفکر از بوف میترسد  
بوف از سپیده دم  
روشنفکر از صوف میترسد  
صوف از قامت های خَم  
تو از چی میترسی ؟  
از آدم  
سال نیزه،  
سال انکار قلوب  
سال موجود وجود  
سال آغشته به چلتار جنوب  
سال تیخال شعف  
سال شف شف ها گریخته از شرف  
مافیا سوسو سوسو  
سپاهی گمنام موگوردو موگوردو  
ریشخندی ست بر استرداد هفتصد فوتوی نان  
سکوت کشیده ای ست تا هیچگاه قاب و قیماق  
وزبان  
سه نقطه، ما را همیشه به تعویق می اندازد ....! نمی  
اندازد؟

سه نقطه گفتن و نگفتن را به تعلیق می اندازد .....  
نمی اندازد؟  
سه نقطه،  
سکوت عارفانه نیست  
خاموشی عادلانه است  
سه نقطه  
پرواز فاخته نیست  
سفر ناشناخته است  
ایستادن در زیر پای های چوبی حقیقت است  
تماشای مرگِ زنانه فضیلت است  
تسلیم شدن به تقاضای جزیت است  
خنده  
مؤنث است  
عتیقه ای بر خندیده شدن لبهای آزادی ست  
زن  
صنوبرست  
پا چیغ و تسلیخ \_ دو عالم برابرست  
مجسمه تابناک مخاطب  
دروغ  
مذکرست  
نهنگ شریر  
در بحیره نظامی تشویش  
ب

ی

گ

ا

گ

ی

ن

؟

هفت نعل هشت ضلعی  
از سلطنت موج خیز حروف باج میکشد  
هشت شمشیری که از نقدینگی آینه ها تا پشت  
گردن میرسد ریش هنگام

4

عقل را  
 قره قل شویی کنید  
 زیبایی و حقیقت را  
 بر سینه اش بجای گل میخک، میخ طوبله بزیند  
 دوصد چپن بردار  
 با مخنث ها یا بروتی های تعلیمی سرکار  
 در زیر سیمهای چکمه دار  
 به هر منصور و به هر صنوبر میدهند دوصد تا دار  
 نازنین  
 اندیشه پاشان گشت  
 گندیشه رقصان شد  
 اندیشه تنبان گشت  
 گندیشه تابان شد  
 اندیشه زندان گشت  
 گندیشه باران شد  
 هفت شم که از بیگانگی آبگینه ها تا نعش \_ گردن  
 می پرد پیشا شبا هنگام  
 آسمان غلطیده باشد بر پچیراگام  
 همدستی پوشیده  
 هفت وحش هشت ضلعه  
 اُف  
 اُمی!  
 دال کلمه ایست معصوم تر از گیسوی آزادی  
 مدلول غریبه ایست مجرم تر از غرش راکتها ز چارآسیا  
 وآسمایی  
 دل

مؤنث است  
از حجم دلترقی  
روی میگیرد از فریب و از گفته های چاپ شده و  
تکراری  
دل از تسلا میترسد  
روزی اگرزنجیری نباشد  
دل های ریش نازنینان بر کدامین ریش ها آویزان  
خواهد ماند

گ

ن

د

ی

ش

ه

؟

رشمه شش رُخی  
هنوز به محتسبان زیرک باج میفروشد  
هنوزاز دوش برهنه اش سپرهای تاجدارمیریزد  
هنوز به ایده پایان  
نقطه های نمایان می بیزد  
دهنت را  
به گوش راستم که اهلی شده ترست، نزدیک کن  
نگاهت را  
برچشم چپم که سنتی تر از چاهِ نامکشوف فرداست،  
بریزان

کف دستت را بر پوست منسوخم بمال  
از چار دروازه جاهلیتم تیرشو  
در نکتایی ام  
میوندوال آویزان است  
در تمسخرم  
باکیره ها چراغان است  
درمشتم  
هر قهقهه ای قومندان است  
از ریشم  
ترانه خوشبختی نخواهد ریخت، تا ابدیت علف  
نازنین  
تو، عصاره دلالتی  
من، شوره ملامتم  
آزادی  
شاید  
سیمرغی نباشد که از بالش شوکران یا انگبین می  
چکد  
مرغکی در مُشت مالکان میکروسافت  
چیغی ذخیره شده  
در انحصار تیل  
پرنده ای مخفی تر از پرواز  
پروازی مبهم تر از دیگه پرنده  
مافیا یعنی مرد  
آزادی یعنی گرد  
دل یعنی سرد  
زن یعنی درد



شبکه درهم پیچ - چند آهنگ  
یکی شاه رخش نیرنگ است یکی افتاده از اورنگ  
یکی مدلول هفتترنگی یکی دلالتی برهشترنگ  
یکی از سال می چپند عیشانش  
یکی بر سال میکوبد  
میخاکوش  
یکی آذان میخواند از خرطوم  
یکی جیخون میسازد  
با کلوخ وضو  
با جنباندن ریش  
سلسال سنگی را سنگ سنگ کردند  
شاهمامه ی بامیانی را شنگ شنگ کردند  
عقل،  
در زیر قره قلی بیدار میگردد  
مشروطه را به دهن توپ بسته کنید  
ژوند

ژوند

ژوند

سال تعویض صنوبر با سگ مجنون  
و ند

و ند

و ند

سال ماست مالی - شیرپور با تفنگ  
سال تفویض ملا  
سال تقلیل صدا  
سال تعویض صنوبر با بلا؟

" با اینهمه حال،  
اگر زنی را  
بالای عرش جا دهند و او را از ناگاه نظری به دنیا  
افتد

و در روی زمین  
قضیبی را برخاسته بیند،  
دیوانه وار خود را پرتاو کند و  
برسر قضیب افتد از آنک که در مذهب ایشان از آن  
بالا تر چیزی نیست! "  
خدا حافظ جلد دو  
مناقب، صفحه ی ششصد و شصت و دو  
دست هیروغلیفت را می بوسم  
با شکرانهٔ یکهزار و یک شب قصیدهٔ سه نقطه یی  
دل!

نقی بزنی به من  
بشکن مرا به خندهٔ آب  
زن  
صنوبرست  
در تشت اشک  
کیودی چشم نیلوفرست  
شلاق را ترانهٔ جاوید بر سرست  
تزویر  
تجاوز  
تازیانه  
مانند تریاک و تغیش و تفنگ  
همیشه مذكرست

زن که میخندد  
از پشت گهواره  
گاهواره را شور میدهد  
از پشت زنجیر  
طعم جاودان انجیرمیگردد  
مادرک سالت سال تعویض صنوبر با سگِ مجنون شد  
آستا برو های شیرین در پیکرت پر خون شد  
عاطفه را  
قومندان شویی  
اندیشه را طالب شویی  
حقیقت را تنظیم و تعظیم شویی  
جیپها را نکتایی و قره قل شویی کنید  
لبخند شاعرانه ایزک های عالم بشرمانید  
حماسه رگ بری رابعه ها در حمام های ماتم بشرمانید  
تکفیر شدن شیخ الاکبر ها در زندان های دارالاسلام  
دمادم بشرمانید  
اخی  
اخی؟  
اخ  
سال بحث ها سرنکون  
سال فریاد بی ستون  
سال عشقهای صغیر  
سال ذوق های کبیر  
سال غوغا گشتن عقل و نبرد  
سال جان کندن زن با دستِ مرد  
سال تبلیغ تبر

سالِ ترویج تبار  
سال تان خوش باد در زیر تقاضای چنار  
عار  
دار  
سار  
سالِ تشویق تتور  
سالِ تأویلِ ترور  
سالِ پیرار از برادر از اورور  
سالِ قاچاقِ خیر  
سالِ زنبق در خزر  
سالِ خورشیدها نشسته روی خَر  
سالِ ترفند سالِ دست های سترون در سفر  
نخته ها برچشم  
پخته ها درگوش  
به نابرده رنج گنج بدهید  
چند

چند

چند

سالِ ادغام هزار بورس جلیل  
سالِ تقسیم اماراتِ خلیل  
سالِ منظومه ی سود  
سالِ جرثومه ی دود  
سالِ آشتی عمامه با یهود  
سالِ خویشی سفیدها با کبود  
سالِ همدستیِ لنگی با دُهل  
سالِ آشتی قره قل با کراوات با پکول

چادری  
کشف انگریزی  
برای قاچاق خب، حبس و خونریزی  
چشمه های وطنی و شمس النهاری را کور کنید  
وند

وند

وند  
سال دوستی ابریول با اتک  
سال تعویض صنوبر با نمک  
سال مازادی ارز  
سال فتوا  
فاز فتح  
سال طوفان تجاوز بر صغیر  
سال تعویض صنوبر با عبیر  
سال قلب های مراهق بر طناب  
شیخ فانی  
شیخ نر  
جوش خُرخر نوش شهوت بر به بر  
اگرچه  
همه بدخوبی بکردی و شب چو در جامه خواب  
درآمدی،  
عجب بودی.  
گفتی:  
ذکر می باید .  
خنده ام گرفتی ...

مراهق                      میزند خود را بسی آونگ  
 مذاهب                      میشکافد سنگ  
 چشم یا گوش یا تکفیر ، در بازارِ قبه خضرا سیر  
 چند؟  
 بوعلی مُفت است، بخاری شاد شاد  
 نظامی رفته است از یاد یاد  
 سنایی غرق لیلام است،  
 خیام با منقل آرام است،  
 کسی هرگز نمی گیرد صدا های تکانمند را به نرخ کاه  
 صدا های سترون را همی گیرند به نرخ آه  
 نازنین  
 گوشِ کر  
 چشمِ خر  
 عزیز ترشده از تپانچه ی وزیر اکبر  
 چه دستی نمی گذارد که دم دستی های موجود را به  
 ذاتیت وجود، دست بزیم  
 چه چشمی نمی ماند که دهانه آتشفشانِ مسدود را،  
 شصت بزیم  
 چه گوشی نمی خواهد که گوش را با گوش، بست  
 بزیم  
 سالِ افسانه ریش  
 سالِ مملو از شب و از شیهه تشویش  
 موج بودن درخودی  
 اوج خفتن در منم  
 لحن خشخاش را به حس                      سید سید کردند  
 صدای آیخانم را به ذوق                      لگد لگد کردند

زمزمه پنهان را به شوق  
سال نو ریشه نو  
سند سند کردندی  
چی؟  
سال نو سال ریزوم  
WHAT WHAT?  
سال اندیشه نو  
مچم  
سال صد تیشه نو  
شاید  
سال بی پیشه نو  
یمكن  
سال نکتایی و چکمن با شپو = سال عمامه و  
واسکت با پکول  
شعررا  
در حوض برادری وشوکران  
گو پیچه مالی کنید  
موسیقی را  
در خریطه تیزاب و برابری  
سودان و سومالی کنید  
تکست را  
بر چشمانش سه شارجور از نوع کله کوفی خالی کنید  
fund  
fund  
fund  
سال نو  
سال درنا سال سُرنا های دور  
سال غلطیدن عشق  
سال گوگرد  
سال تیل  
سالی گوارا تر از نسل های منقرض شده ی روشن فکر  
درخانه های خاردار

شیرین تر از انجیر خوشطعم سمگانی در تالاب های  
 باجگیر  
 زن،  
 چیغی  
 تکه تکه  
 چشمانی با استتیک زخمی  
 آغوشی با زشتی روایت های ابری  
 جفتی با لب های جدا افتاده از تکرار شیطان الرجیم  
 انگشتان بریده  
 در تائیت خویش  
 از جسد عاطفه و حقیقت میترسد  
 اگر بمالند ... کاف  
 اگر بخارند ... کیف  
 اگر بشرمند ... حیف  
 سالِ مزدور  
 سال خیرات سال حلوا ی دوپپازه سال صد بنگله در  
 شیرپور  
 مادرک  
 سالت مبارک مثل گوشت های دوصد پاره  
 خواهرک  
 سالت مبارک مثل زنبیل های آواره  
 چادرک  
 سالت مبارک مثل بیرقهای بیچاره  
 نازنین هایت که از تذکره داشتن گشته اند بیغم  
 اُفتِ هفت سین آفتابند  
 اُفِ اُفِ افسونِ اُفبارند



سالیست پر از وسوسهٔ بریادی  
سالیست برون از صفحهٔ آزادی  
غمه‌اش قوی تر از غمِ مردن  
سالیست که در چاکهٔ رانش شادی

کجاستی

اخی اخی؟

جاریِ جاریستی اخی اخی؟

از همه سو دستی دستی دستی

ازبادهٔ جهالت

مستی مستی

چشم نابغه در تاقچه‌های قبهٔ خضرا سیرِ چند؟

مفت

قوی صداقت را

از دسترخوان چلبی

حلزون حلاوت را

در کنج دستار مثنوی

نهنگ تبعید و طهارت را از سلطان العصیان، میخواهی؟

ریشامبر

سپتامبر

قمچینبر

زبارگی داشتندی

سالِ واسکت

سالِ هرسو گوشت

هرسو چیغ

سالِ موپیل

سالِ پیوند دو جیب

سالِ پیوند دو گوش

گوش؟

شوگی که در خنده های گره شده ناف میشود  
گوش، ایستاده ایستاده درخود غلاف می شود  
گوش، خوابیده خوابیده خود بخود شاف می  
شود

سال موپیل

سالِ قطع رابطه

سالِ کومای هزاران ضابطه

بلی، ؟.. ؟

\_\_\_\_\_لی،؟؟؟

شنیده نمی شی

آتن نمیتی، از بیت الخلاء بیرون برای از کجا گپ

می زنی؟

از جوی شیر

بگو گپته

هیچ

ولا بلا دِ دِلَم گشتی گفتم باش یک زنگ بزnm

بد کدی

کریدتِ لوده

جوی شیر؟

جهلِ جلیل وهمیشگی

آبشارِ بجا مانده از دامنه های شاهی

جویاری تابان

بی زمزمه شیریِ باران

بی همدلی و داربستِ ناودان

## سال تعویض صنوبر یا سگ محنون

## 5

نازنین  
اندیشه سستی کرد  
گندیشه روشن شد  
اندیشه پستی کرد  
گندیشه جوشن شد  
شیره استبداد از کهکشانِ شیری می شورد چون  
جویبارِ سرگردان  
جویِ شیری می کشد تیان  
صد پاچاییست که گو و شاشه میزند در برکه اش  
فوران  
کودِ انسانی بگو      خطا کردندی!  
گلا بروی بگو      جفا کاشتندی!  
دور از شما بگو      حیا پاشاندی!  
بلی  
بلی شنیده نمیشی؟  
گفتم شهرک گلوبال یا سنایی متر - چند؟  
متر یک ماچ

متر یک پوز بند  
یک نمره بلند منزل در چاراهی شهید آور یا سینا متر  
چند؟

متر یک خاموشی  
متر یک لبخند  
شهرک طلایی موطلایی ها با تکبیر متر چند؟  
متر یک سو چیغ و یک سو بند  
متر یک شهروند یک شهر بند  
فصل چیغهای صنوبر یا گلابی ها متر چند؟

هر باکره  
متر یک دره  
هر صغیره  
متر یک سگ  
هر سیاسر  
متر یک قهقهه یک تلوار  
متر یک مرمی یک سرکار  
متر یک سینه یک مادر یک رگبار  
متر یک منصور سه تا دار  
متر یک مرسل صد نشخوار  
بلی!

شنیده نمیشی؟  
از کنج بی آتن صدارت برآی  
صدارت از نظارتخانه آغاز میگردد و با قین و فانه ادامه  
میابد  
صدارت از تاراج تن آغاز میگردد و با تاراج روح درگیر  
میماند

صدارت از زنبور آغاز می گردد  
 با جرقه انبور چراغان میماند  
 خیز خرچنگ سوی چوکی متر چند؟  
 متر کی نیس  
 اجاره می شود لوده  
 به تول هزاران خروار انگور  
 در ترازوی زمردی با خشخاش یا تبور  
 متر مردم یا قصیده متر چند؟  
 چیزی نمانده ای ملعون  
 بگذر از مرز الیه راجعون  
 متر توله رفته از دشت سوی مار  
 متر هفت سین خفته در زیر کچالو یا کدو  
 یا غار  
 متر تشیب و غزل آواره در جنگ قمار  
 متر سنگسار عقل آزرده در مشت کفار  
 سال رمه سال تصویر پلنگ  
 سال بازار جهانی سال سانسور کفن  
 قطره قطره می چکد صد حزب از کنج چین  
 یکصد و چند رادیو  
 چل تلویزون  
 صد نشریه غرق اتن  
 جوامع الحکایات است که تطبیق می شود برکاف و بر  
 چاکهای تن  
 نگو که آرد سیر چند  
 بگو تاراج سیر چند  
 نگو که هوش سیر چند

بگو که باج سیر چند  
نگو صلیب سیر چند  
بگو که کاج سیر چند  
نگو که عشق سیر چند  
بگو که خاج سیر چند  
نگو که چیغ سیر چند  
بگو که عاج سیر چند  
نگو که دید سیر چند  
بگو که واج سیر چند  
سال؟

سال سُرُنِی

سالی از بی نانیِ مجهول در اخلال

سالی از آینه و تندیسهُ شیطان مالامال

سالِ فارکسی

سالِ نوِشانوش

سالِ غرغر

سال کفِ کفِ زدنِ خود در هوای بوش

سالِ سرِ سرِ سالِ چَمِ چَمِ های دوشادوش

سالِ کاندوم

سالی بروزنِ دو عالمِ ریخ و دوصد بارِ ریغَرندوم

واتیکان به گفتمانِ کاندوم آمدی

کلکته را به سایزِ کوچکِ کاندوم آوردندی

پرش از روی پوقانه

هنرست

شمارش خاپه

انباشتی در فخرِ ارزشِ های اضافیِ مذکرست

نازنین  
 در شیشه خانه  
 شراکتِ محبوبه را فرو ریختندی  
 خرد را  
 در آبگینه ی سود  
 با آبروی مؤنث شستشو دادندی  
 سالِ استر سالِ پنهانیِ پوش  
 سالِ بازارهای خالی  
 سالِ طوفان سهام در حوزه ای گوشا گوش  
 سالِ ادغام دوصد قافله در جاده زر  
 سالِ ادغام جهان در کفِ مست  
 بلی؟  
 مرگِ بلی!  
 تیز تیز گپ بزن که کریدت پنجاه افغانیگی خلاص میشه  
 خو!  
 نیم سیر آرد، ...  
 نیم کیلو گاز  
 یک پاو تیل  
 یک پاو تیل یک سیاسر  
 یک شارچور سی سیاسر  
 زن  
 صنوبرست  
 با صد هزار سینه پاشان برابرست  
 آتشفشان غصه  
 آهی مکررست  
 آینه ای شکسته بدست مذکرست



سال آزاد شدن تیر وتبر  
از روی شصت  
سال تسخیر هزار واهمه در بازار  
سال اشغال هزار کابله و بابه در انتظار  
سال پندیدن پوقانه آز  
سال صندوقچه خالی بر فراز  
سال نرخهای گرافدار و بلند  
سال خونهای علفدار و چرند  
سال غفلت های مردم بند بند  
سال بوجی سال و ند  
از نو کیسه  
نپرسید که کی هستی  
نپرسید که چی داری  
سال یک پاو نازو نیم پاو تیل  
سال یک خورد عقل ویک سیر خر  
سال نفتی سال ناف  
سال خون ها در شکاف  
سال ظاهر شنگ و باطن ننگ  
نپرسید که نیم پاو تیل چند تا زن را چراغان می سازد؟  
نپرسید که نمرود  
چرا همیشه مردان اند؟  
نپرسید  
که عشق را چرا تیزاب میزنند؟  
نپرسید که مرگ  
چرا در مالکیت جاهلانۀ مردان است؟  
راستی

پرسیدن را از مغز تان بشوید

آ ولا

قند

قند

قند

شکم های مقدس از تمسخرمازاد نان به زمین  
میغلطند

چاک های مقدس در شیشه های دودی میرقصند

چون رسید از کنج دل بی سیرتی

چون جماع طفل دان آن شهوتی

سال تعویض صنوبر شد جماع طفل و صد بی عزتی

سال گربه

موج موج

سال خنده رفته تا هفتاد اوج

سال خو

سال چین

هرطرف بادام بی مغزست که تا لب وا کند رسوا شود

شنیدی؟

پرواز تان تیر

زندان تان پیر

گلوله صیاد، کیبل شکنجه گر را تکثیر کنید

کارد استبداد، آتش بی پنجاو دو را تفسیر کنید

گیسوی صدا، سینه های غزلی را تکفیر کنید

و ند

و ند

و ند

سالِ حَقُّهای بشر  
سالِ عُقُّهای هنر  
خواهرک سال را به گیسو بند و حلق آویز کن  
چادرک اشک را به گوشهای فلک آویز کن

??

سال نو سال دوصد بُرج عقیم  
سال نو سال درفش های یتیم  
سال زنجیر سال بی آدم  
سال پت پت سال خَم  
سال تیشه سال وَهم  
سال خشکی سال آبشار قسم  
سال هر چی زیاد زیاد سال آدم کم کم  
دکانداران غزل  
قاچاق چیان موزیم  
موش های کتابخانه  
فالیبان دو شمشیره  
مسگران مثنوی  
پهلوانان پوهنتون  
تا گوگل فروشان پس مدرن، همگی از آه، خریطه و  
کلاه میدوزند  
زن  
صبر صنوبرست  
علم در هندسه توهین ، مذکرست  
علم  
در اکادمی

عمامهٔ بطليموس می پوشد  
علم  
در آکادمی  
شرفهٔ پای ویتگنشتاین را زنا با محارم می خواند  
علم در آکادمی  
نهنگ اختلاس را  
پس از مطالعهٔ علمی قورباغه میسازد  
علم در تاق آکادمی جام پتره شدهٔ شوکران را صافی  
میزند  
علم در آکادمی مصروف تسلیخ نیچه و ماموت و بودنه  
است  
علم در آکادمی موشهای منتقد را دلاسا میکند  
علم  
در آکادمی  
تیکری برای استفراغِ لوکرسیوسی میسازد  
علم  
در آکادمی  
از خود، روی میگیرد  
مامورین خود را در جمجمهٔ شهیدان شیردروازه دوغ  
میدهد  
آکادمی  
با بودجهٔ مستور  
در هوس چور بی نور میماند  
لبهای مذکر  
در جاهلیت جمهوری  
با لبخند مذهبی و سلطنتی میخندد

جهلی که در قصر گلخانه پوستین می ریشد  
جهلی که با گلوی مقدس مارهای آستین میدوزد  
جهلی که با واسکت  
جنازه های آتشین می بیزد  
نازنین  
نازت در الست نزول کرده بود  
هستی را به من هست کن  
جادو را به من موجود  
پستی را به من پست کن  
فضلو را به من رستم  
چه میل داری؟  
قهوه یا خون  
امبولانس پنچر یا زنبیل متحرک؟  
سینه بند یا تکه ی مرجانی برای بسته بندی یک لاری  
چشم  
صد کاتینر چادر و چادری برای کور کردن خشم  
هزار بوجی کود انگلیندی  
برای روباندن پشم  
نازنین  
از جوی شیر  
سپیده مخور که سترون میمانی  
قصیده مخوان که کرگدن میمانی  
که بر حوصله ی ظریف تازیانه میروید  
که بر پلکهایت به جای زمزمه کنجاره مبارد  
نیلوفرک  
قبول کردی؟

تکرارکو  
 قبول کرده بودم قبولش کردم!  
 زبان زبانه زد  
 نیش و نی و نیلوفر  
 صدا و سکوت را به صاحبان توطیه بخشید  
 در مغازه های ابریشم  
 چیز های تکانهنده لم لم به لیلام نمی روند  
 استمنا ی قلم  
 به پسواز فاجعه صف های صرافی می کشد  
 در سرزمین صنوبر  
 جماع طفل  
 با هر قساوتی زیباست  
 خشونت ترجیع بند چادر هاست  
 خاموشی، ضمانتی برای صله گیری وچاکیدن  
 چاوشهاست  
 جنس لطیف  
 بادبان لذت را می افرازد  
 پاروی شهوت را پیش می اندازد  
 بعد از سرشکم  
 با زیر شکم  
 صفریک و انالوگ را به دار آویختن  
 باغ وحش و جاده میوند و دیالوگ را بهم انداختن  
 زن  
 صبر صنوبرست  
 تفنگی صبر صنم برست  
 چین آزرده از لنگی

پکول آزرده از هردو  
ملی آواره از سرخک  
کدو آشفته از کنیزک  
زبانها لال  
جماع طفل  
اجماعی بر کَلِّ ناقض ملعون  
بکنید  
بکنید  
قلمش را قلم قلم  
شعرش را جوی شیر  
صایب اجرا میگردد مگرکو  
**fund**

**fund**

**fund**

انگشتانش را به سبک جنگل جغله کنید  
!WARLORD  
!WARLORD  
بجای شمع سپیده دم  
چراغ یلدا بریز کم کم  
به فرق ضعیفه  
قند و ساندویچ وقفس و ماتم  
بجای قبولش کرده بودم  
قبولش نکردم  
نازنین  
حوصله را از گوشه‌های دور کن  
خود را در میان آینه‌های تجربه غرق منصور کن

دستها را جدا از دستهای مقهور کن  
 که سالت  
 سال پاشانیِ رگ  
 سال شبنم های سوخته روی برگ  
 زمردی که در ناقوس ها افتیده است      می شنوی؟  
 لاجوردی که در کارتوس ها غلتیده است      می بینی؟  
 یورانیمی که در تاریکی ها جنیده است      می  
 شناسی؟  
 کلداری که بر کله منار ها رویده است      می  
 چینی؟  
 دیناری که بر دیوار ها دویده است      می  
 فهمی؟  
 دالری که خشکی ها ی اجباری را شاداب میکند  
 می گیری؟  
 نازنین  
 از اتهام میترسم  
 وگرنه میدانم که ایرو را با ربل جفت کردن چه کسی را  
 قتقتک میدهد  
 اخمی که در خُم سال  
 سیصد و شصت و پنج بار گنده شد  
 سیصد و شصت و شش بار برده شد  
 باز مرا با آن می ترشانی  
 باز مرا به گرد آن می چرخانی  
 سالِ گاو  
 سالِ بوجی های نو  
 سالِ شاریدن هوش



سالِ خرگوشیِ گوش  
سالِ اشغالِ فرات  
سالِ داریستِ فراه  
سالِ غلطیدنِ دیوارِ نفس  
سالِ خفتنِ دریناهگاهِ جرس  
سالِ ناتو  
سالِ تسخیرِ صنم  
سالِ گندیشه و بم  
سالِ دولت  
سالِ دولتمند شدن  
سالی خیزکِ خیزکِ گردن  
سالی قاق بودن و گشتنِ کرگدن  
سالی بی ریش  
سالی از بیگانگیِ سرآمدن  
سالی پروردهٔ سوسیال و نمک  
سالی جیبها تنگ و خورجین تا فلک  
سالِ آمد آمد از دور زمین  
سالِ رفت رفت سوی قافهای برین  
سالِ برخورد با عمامه  
سالِ برخورد با پکول  
سالِ چاپکِ سالِ باریکِ سالِ طنز  
سالِ مردم  
سالِ گژدم  
سالِ تسیحِ سالِ تعویذِ سالِ دم  
سالِ مردمِ سالِ آخِ آخِ در شکم  
سالِ ماندنِ در مسیرِ صد کرم

سالِ مَرْدُمِ سالِ بی بیرق شدن  
باغچه ها خاموش و بی زنبق شدن

سال کابوس

سال گرگ

سال استفرغ ماضی

سال قی کردن حال

سالِ آینده گنگس

محبوبه

اگر معشوقه من یک روز تصور کند که در روزگار بسیار

قدیم زندگی می کرده،

و در جایی، بروی تختی دونفره

بسر می برده، و غیره،

من نمیتوانم این را تنها اشتباه مژمن بخوانم

، بل آشفتگی قی شده ...

آنکه.

سال تر

سالِ تریاک و تبر

سال جامها سال جم

سال رفتن خم خم

مادرک چشمان تو هلمند شد

خواهرک دستان تو بند بند شد

عاشقک اندوه تو چند چند شد

در قفسها

شاد بودن هنرست

غصه ها مثل خرست

پی آر تی های نجیب

محبس های زنانه را گوتیک کنید  
عروسی ها را خونزاییک کنید  
جنازه ها را دالر پاشی کنید  
قفسها را سنگر پاشی کنید  
بند

بند

بند

سال خشخاش سال شادی سال ریختاندن عید  
سال ناتوی نشسته با عمامه روی یک خوان سپید  
سال ننه گشتن تبعید  
سال فارکسی  
سال فارسی  
سال پشتو ...  
سال نفرت از زبان؟  
جسد:

شنیدستی که خوشحال خان وکاتب و عیشیر،  
گور های غزلی شانرا در مثنوی ترین وضعیت قبه  
خضرا خوابانیده اند!  
دیدندی

عاشقې او خودبینې دې سره لرې  
که طلب د عاشقې وې خودبېن مه شه  
نشرمیدندی

که با اجساد ماشوخیل و گنجه،  
پهلوانی کردند  
رحمن بابا ی جامی،  
رحمن جامی بابا،

بروی آب های فاجعه خانه نساختندی  
دستهای صداقت را بر گردِ آدمیتِ انسان حلقه حلقه  
کردندی  
اگر خراب بود خانه جهان چه عجب  
که دید خانه که آباد ماند بر سر آب

## 6

زن

صبر صنوبرست  
با رنگِ عاشقانه مهتاب برابرست  
در انتهای زمزمه چیغش مکررست  
جانی  
وحش صنم برست  
جشن جنایت است که دایم مذکرست  
خشم و خیانت است که هر دم کمانگرس  
قبه؟  
قمه ها قصه تراز قلب و قمار قاضی شد  
قوله ها با قهقه بر قحط قلم راضی شد  
جهل جابر چون جهیل در کله ها ماضی شد  
سال تیرکش  
سال دید  
سال\_ اقرار سال مرگهای شدید  
سال\_ اندیشه ویرانی\_ بامهای جدید  
سال\_ روزهای شرافت را به نرخ جو خرید  
سال\_ پرچونی\_ خون  
سال\_ عمده گشتن نرخ زبون  
سال چیغ ها را به سر افراشتن  
سال\_ عزت را به انبور کاشتن  
سال\_ کندن سال پوست برداشتن  
سال\_ اسطوره پوست ریزی\_ خوست را به دهن آغشتن  
سال\_ آتش را به مکتب بردنست  
سال\_ وحشت را به دامن خوردنست  
سال\_ بت ها را به زیارت ماندنست  
سال\_ سر ها را به غارت کردنست

سال مرگ هارا شمردن تا به مرز های صبور  
 سال دستهای نجیب  
 سال بوتمالی و برس  
 مادرا! آنسوی جنوبِ سالت چه قرن آگین ریخت  
 خواهر! آنسوی غروبِ خودرا چه دردآگین بیخت  
 تا بکی فرزندِ دلبندهِ تو طالب باشد  
 تا بکی نازدانه ات قصه جالب باشد  
 تا بکی موجِ قفسِ غصه غالب باشد  
 تا بکی جوشِ جرس درکله قالب باشد  
 تا بکی تقلید از دشمن کند  
 تا بکی باخون ترا روشن کند  
 تا بکی از گوشتِ خویش گلشن کند  
 تا بکی از واسکتی بی آینه صد چهره را در شن کند  
 تا بکی عمامه های چیچنی و شیخ نشین  
 تا بکی عمامه های ازبکی و تیغ نشین  
 تا بکی فرزند پشتون تا بلوچ  
 تا بکی فرزند ازبک تا عرب  
 تا بکی فرزند تاجک تا حبش  
 رود خانه ی خون را به اقیانوس پول، آوشن کند  
 تا بکی گوشیند تاجیک  
 تا بکی محراب پشتون  
 تا بکی عنقای ازبک  
 تا بکی شهر هزاره  
 تاج تاج  
 عاج عاج  
 کاج کاج  
 داج داج

سپیده را با حلوای سر سوته خفک کنید!  
 غزل را در طنابِ معلقاتِ جاهلیت آویزان کنید!

شاعره را خودکشی کنید!

فهمیده شد؟

ژوند

ژوند

ژوند

به بوت های خارجی بوسه زنید

به کوچه های میخی پرسه زنید

شمع های انگشتان را خاموش کنید

عشق های جلیل را سیاهپوش کنید

زمزمه و حقیقت را فراموش کنید

گپ های صمیمی را پس گوش کنید

دراشک آبشارخیز مردم دوش کنید

جیب ها را آماده نوش کنید

فهمیده شد؟

fund

fund

Fund

نمیشد؟

که مسمط میسرود از پشت نیلوفر

موشح مینمود مرسل

مقفا می کشید از گل

سال نو

شهر محابس تا چخانسور بند بند

کلیک بریده

تا به بغ لان قند قند

سال چرخنی سال بگرام سال صد ابو غریب

سال فاننا  
سال - غمنامه کون  
سال سرها سوی پایین سرنگون  
سال گلچین کردن بالقیچی از روی قرون  
نازنین  
من  
در چار برج حماقتم  
چاند ماری و چارمیخم  
در آشفنگی تو  
قفسگیرم  
ابو غریب در زیر پوستم  
بی وقفه جار بست  
احاطه ذهنم  
سنگی تر از دیواره هایست که بر دوصد پلچرخی می  
شود افراشت  
بنگی تر از سیه مستیست که بر کابل و بغداد می  
توانش کاشت  
سال موذی  
سال فرزندان آدم را به دامن چیدن است  
سال فتوای شیرین  
سال ریموت کنترول  
سال رفتن از تقابل تا به فردوس برین  
سالی مشحون از قلوب  
سالی مملو از تلفات جنوب  
جنگ کشمیر و غزه  
جنگ جیحون تا خزر



جنگ بابل با وضوی فاعلاتن فاعلاتن فاعلات  
جنگ کابل با فعولن فاعلات  
جنگ خواهر با برار  
جنگ مادر با پلار  
جنگ پیاده با پیاده جنگ جنرال مات مات  
جنگ غزنه مرحبا صد مرحبا  
جنگ غزه سومنات صد سومنات  
گمشکو  
چوچه هندو را قف پایی بردارید!  
چوچه پنجابی را با نکتایی بردارید!  
چین ما یو هیچ  
ایران عمامه بی پیچ  
شوروی شکسته هیچی هیچ  
گور هوایی ضیا ء الحق بشرمانید  
شمشتو و ریش و ریشن بشرمانید  
وقتی شوروی کودتا و کلاوش و ناپالم میریخت  
پاکستان لبخند بود  
وقتی زولفقار  
چون تیغ آخته  
در زیر گلوی سردار دیوانه، حریق برادری می آراست  
پاکستان شهروند بود  
وقتی مسلمه  
با حجاب لندنی  
از ذخیره ریش، طلبه می افراشت  
پاکستان شهریند بود  
حالا که قصرسفید

به رخسار یار سفیده میزند  
 آستابروی دیورند  
 در مزرعه سپید هیروین  
 گل میکند  
 نع،  
 به شرطی که مشتی فرومایگان  
 نزدند کالای همسایگان  
 صنوبر  
 سده صبرهاست  
 در اسطوره نسا  
 زنجیره نفیس نقل هاست  
 سال ساختن عمامه هفت هفت  
 سال خرطوم اسامه سوی تخت  
 سال ساختن عمامه هشت هشت  
 سال غوغای درامه تشت تشت  
 سال بربرشدن فریاد  
 سال خشکی روده ها پشت شتر  
 سال صدق دست و بازوی چریک  
 سال سنگر شدن سینه مردان غریب  
 سال نو سالی که هر چی باد هرچی باد  
 سال نوسالی که چار سویش عزیزآباد عزیزآباد  
 سال گودال ساختن  
 سال سلسال باختن  
 سال نو سال اجاره سال طالب کاشتن  
 سال قلب ها را به نوک نیزه ها افراشتن

## 8

اندیشه،  
آهسته آهسته فراری شد  
گندیشه، روهمرفته جاری شد

گندیشه، بوفی که ناگهان قناری شد  
صنوبر،  
صبر ساکن  
عاشق تیل و آتش و سوختن ماند  
تفنگی  
جماع بردار  
در شهوت و تیشه و تاختن ماند  
سنگسار  
صنوبر شد  
چنگسالار صنم بر شد  
لنگ حمام  
در کون گلخانه  
در چهار راه باختن ماند  
آتشفشان زمزمه،  
در خود شرر شدند  
آن کهکشانشان تجربه را بی اثر شدند  
آینه‌ها به شیوه خود در بدر شدند  
گلها به روی گریه خود مکرر شدند  
سال، که خود را میزند با نشتر از پشت در ملای عام  
ما بخارانیم درونِ خام  
سال بربادیِ مردم از درون  
سال مردن سال گفتن راجعون  
سال نارنج در زرخدان حک شدن  
سال نارنجک شدن  
سال تعویض صنوبر،  
با سگِ مجنون

سال تقریظ تسلا بر لبِ پُر خون  
سالِ گیسو را به دندان شستن است  
سال غوغورا به خورشید بستن است  
سالِ تبخیر عقل  
قند

قند

قند

سالِ تشکیلِ قضیب

ژوند

ژوند

ژوند

سالِ تقدیسِ ذکر

پند

پند

پند

ذکر او کرد

و

ذکر بر پای کرد

در زمانِ حال و انزال خوشی

صد خلیفه گشته کمتر از مگس

چون زند شهوت درین وادی دهل

چیست عقل تو

فَجَلْ اِبْنِ الْفَجَلْ

سال نو سال جدایی

نان کم

سال تو سال گدایی

ران خَم  
 سال بُت های شکسته  
 سال غم های گسسته  
 صنوبر:  
 غصه نویس!  
 مرا با صنم بر هم قافیه مکن  
 که قافیه ها نیز در منظومه خود سراپا مذکرند  
 سال مسلم سالِ بی سلسال  
 سال؟  
 آری سال  
 سالی از ریش ها و از تشویش مالا مال  
 به یک یک می دهند یک تا ماین  
 به چار چار می دهند چار تا جال  
 به تریاک میکشند آمین  
 به مسجد میبرند گاو های خوش آذین  
 به شانه میبرند شیطانِ خوش آیین  
 سال نو  
 سال دوصد دستی زهمسایه  
 سالِ گردن های لک انشای بی مایه  
 مادرک از چادرت هلمند ریخت  
 خواهرک از مادرت اشکخند ریخت  
 افاغنه و مزد  
 در شط قم  
 رفته رفته له گشته زیر سم  
 عبور انقلاب گم  
 بروت انقلاب خم

شال قم شال عمامه هشت هشت  
شال تقسیم نزاکت تشت تشت  
سال شیعه رنگ رنگ  
سال سنی جنگ جنگ  
خوشا آبشار بریادی  
خوشا سنگسار آزادی  
خوشا اسپ های بی گادی  
خوشا غمها در خروار خوشا مثقال در شادی  
یک سیر عشق نرخش گاه  
یک سیر خشم نرخش چاه  
یک سیر قلب نرخش آه  
یک سیر خر نرخش ماه  
یک سیر عقل  
چند

چند

چند

میین سرسری سوی آن شهریار  
که هم تیغ زن بود و هم تاجدار  
سال مسکو سال تشویق دوصد گویچه تا فتح چین!  
سال مسکو سال ترویج دوصد بالقیچی تا فسخ کفن!  
پاچاهی  
ذل مذکرست  
آغاز کوچ و ناقصه و چشم سیاسرست  
پاچاهی  
تیر وتوهین میخرد

پندانه و عقل و سرگین میفروشد  
تاج را در اشراق کبوتران معصوم میشوید  
از بلست بلست زمزمه،  
لاجورد و زمزم می گیرد  
باچ را تا نبود آدم می گیرد  
در دنیای مشت،  
پشت به میله های انگشت  
حی علی الفلاح را سلاخی کنید  
غویی ته سلامی وهی  
ژوند

ژوند

ژوند

دست به فیر  
از گاو فارمی  
زرافه میخورد  
زیبایی و فریادرا در زیر صبرچادری پنهان میسازد  
انقلاب از کابلانگی کیبل میخورد  
کودتا از افغانگی اندل میخورد  
چرخش از خراسانگی صندل میخورد  
که در فرانسه پاریس  
آخرین دیکتاتور را با روده واپسین کشیش به دار بیا  
و بختندی  
آخرین مشعل دایرة المعارف را بر نوک آخرین ناقوس  
مسخره بیافراشتندی



سال تعویض صنوبر با سگ محنون

9

رودخانه  
 به روش سنگ  
 پی در پی قهقهه میزند  
 که می جوشد خمی از خُرخر خوابها ی مستانی  
 که تاویلی از تابشهای تابانی  
 که تندبسی از تدرهای تازانی  
 که تجنّیسی از تعویذ های تریاکی  
 نازنین  
 فالت  
 در چشم شترمرغ  
 بی شکرانه ی لبخند بازمی شود  
 در محراق یک سمفونی عقیم سازی شود  
 فالِ کاویدن تشویشِ نسبِ تا به خدا  
 فالِ تسلیخ نژاد  
 فالِ تبلیغ منم  
 دالی یا مدلول؟  
 اخی  
 اخی مکتبی  
 اگر نکتایی ات را دزد ببرد چه خواهی بود؟  
 افغانستان؟  
 افغان؟  
 پشتونستانی؟  
 خراسانی؟  
 آریایی؟  
 چی استانی؟

شهریست که در چاکه رانش شادی  
شعریست که پروازه و زنش گادی  
آبیست که سنگ آسیابش بادی  
رقصیست که هنگامه سازش خادی  
شنگ شکنجه گر  
محبوس حيله گر  
هردوی تان نشسته به یک خوان مرمرین  
افسانه و علوم  
پروانه و زقوم  
یکجا لمیده بر سر تنگنای عابرین  
افغانستانی  
استاد چو قانغوزک  
شاگرد چو بز بزک  
همرقص شده به نغمه ی چرخهای آخرین  
افغان  
شاعرچه ی نحیف  
بازیچه ی حریف  
از خلوت یسار  
غلطیده در یمین  
کار میکند به مثل مذکر برای غین  
بولدوزر کار!  
در شبهای مهتابی  
بر مستطیل های سرخ، زنجیر های موزون و نمره دار  
بریزید  
برسینه مرغابی  
در روز های آفتابی

از کوله بار امداد ، تیر بریزید  
شلیکزن!  
در شامهای بی تابی  
بر پیشانی نامراد سپیده دم، قیربریزند  
**fund**

**fund**

**fund**

اخی؟

اخی؟

!....

شخی؟

بسیار شاخی؟

آ ... بر سرم یک کهکشان انصاف می جوشد

آتشی از جنس یک اسلاف می جوشد

اصلن با تغیر و انعطاف،

عادت ندارم

اخی، بسیار شخی

عُق های تکراری حنجره ات را از تکبیر می اندازد

خسته نمیشی که:

هفت

ستمگرتین رقم

هشت

دو خنجرِ برخویش افتاده

تویخ دانشگاه

میخی ست که تا بیخ پوهنتون میرود

دانشگاهی

در روسپیخانه لفظ دانشگایی میکند  
پوهنتونی  
در شیشه های سرخ معنی پوهنکونی میکند  
آخ،  
فاژه ها بشرمانید  
واژه ها را درجاده کاه فروشی به تن فروشی، می  
آزمایی  
افاغنه!  
افاغنه!  
زیانت را بروی خشت  
دهانت را بروی سنگ  
نگاهت را بروی آب  
دری ات را بروی در  
غزلهایت را بروی غم  
بلیسانش که تا از حنجره، خنجر برخیزد  
بجنبانش که تا از آینه، عنبر بر خیزد  
افاغنه!  
انگولک را قنقتک ترجمه نکن  
در زرادخانه زخم  
نمک یگانه شورش لفظ است  
اگر مولوی با طلای مشهدی زرینکوب نمی شد  
در کاتتیر های جوی شیر  
در دامنه های منسوخ  
مانند نمک، گنده میشد، افاغنه جون!  
کنیزک حرمسرا زیبا انگیزی میکند یا بچه های صورتی  
حرم،؟

مونا لیزا خوشگل است  
یا  
صنوبر؟  
افغانستانی شدن  
هجای قی شده و سربالاست  
دِه طی شده  
نافرفتگی دلارا ست  
فکر شی شده  
باغ زنانه ی که چون باغ وحش در شهر آراست  
صبر صنوبر  
مرسل های عشقی را آموزش اشک میدهد  
شنیدستی  
در باغ زنانه،  
نیلوفری خر گشته است  
مانیفست هذیان  
کابوسی که در بیگانگی کر گشته است  
زنجیرنامه  
آهنگی در آرشیف زن  
شرفنامه  
نظمی در جدار گنجه فروشی

قال نو  
قال پتلون و قلم  
قال تشریح جدایی چشمها ی گریزان از بدن  
قال عیش ا لکرگدن  
قال نو

قال تبارست و شرار  
قال نو مرگِ غبارست و انار  
قال نو قال پریدن سوی دام  
قال تبعید شدنِ اندام از اندام  
مست تقلید از شرابخانه  
مست تصنیف جرنگانه  
اخیِ مکتبی از فائزه های گرسنه مردم گندیشه می  
چیند  
اندیشه؟  
نی، گندیشه  
قال پشتون در میان صد قلم  
فاعلاتن فاعلات  
شامِ مردم شام هلمندی شدن تا بیشه هاست  
شامِ خاکدانی شدن با تیشه هاست  
صنوبر،  
معصومیتی ست  
که با لهجه پشتو، لحن فارسی، صدای از یکی تاراج  
میگردد  
قال تاجک در میان صد سخن  
فاعلاتن فاعلات  
شام مردم شام بیرنگ شدنِ اندیشه هاست  
شام نیرنگ شدن بیریشه هاست  
نیلوفر،  
عاطفه مؤثی ست  
که در جشن زبانهای فاخر از نکتایی های فیشنی  
آویزان می گردد

قال از یک در میان عاشقان  
فاعلاتن فاعلان  
شام - زیده قیله بیز  
شام - مردم شام دشت های دوصد لیلی شدن  
شام - هرسو کله ها، جنگی شدن  
صغیره

زیبایی بهشتی ست  
که با هشت چکمه دار هشت زبانه غارت می گردد  
قال - انگشت هزاره در نوشت  
فاعلاتن فاعلات  
شام - تسخیر دو سنگ - مرتفع  
شام تسلیخ سنایی در سراب  
سیاسر

زنانگی خورشیدست  
که با شیپورقنوسهای مسلح وبران می گردد  
فاعلاتن +

فاعلاتن +

فاعلاتن +

فاعلات = نشنوازی

کنید شاعر را چاک  
بیاندازید بر مؤلف چند زنبیل خاک  
چند

چند

چند

صنم، در پیش پایش انفجاری  
پساپورتی تو داری یا نداری



منش، آزرده از بحثِ بهاری  
دلش را برده است زلفِ اناری  
قضییش شهرهٔ صد خانه داری

بر صنوبر

سنگ میریزد

بر صنم بر

بنگ میریزد

مادرک فالت چونان آینه ی بشکسته و تاریک ماند  
خواهرک فالت شغالی تر ز شرح ماضی - نزدیک ماند  
افغانه یی؟  
افغانستانی؟

مرسی  
مرسی مرسی  
شبِ تان بخیر  
روزِ تان  
اسپندی های امام رضای غریب  
فالگیران حافظ در حاشیهٔ قم  
پرچم نشستگان سپر باخته  
تبریزین بدوشان شرابین آخته  
خوش

دانش - کاهیانِ سبد ساخته  
مشعل های نیاویخته

دوره پوشانِ واژه گرد  
کارد بر جگر گاهِ کلمات انداخته  
دانشکده تان به توان شی  
پوهنځی تان به توان قی  
وجود،

ناپوشیدگی موجود است  
شعر

روایت اپیزودیک و موعود است  
اکه  
اکه

بوته‌های  
 ون گوگ  
 افراشتن حقایق مشهود است  
 منقبتی های ماورالنهری  
 برای حلال کردن ودکا و لبخندِ دوشیزه  
 به یک دست خراسان  
 به یک دست آریانا  
 تاریخ گمشده را مانند دوتا تربوز سمرقندی، قاش  
 قاش میکنی  
 کاشغین  
 واژه ها را شکنجه کردند  
 گلوی بریده را اره کردند  
 افغانستان  
 فخر فغانستان  
 افغان  
 فصل فغان  
 امپراطوری درانی و عبدالرحمن را حلق آویز کنید  
 سلطنت کله گوش و قره قل پوش را کارطوس خیز  
 کنید  
 زنده باد اتحاد جماهیر خراسان!  
 ژو ند  
 ژو ند  
 ژو ند  
 اسپندی های حوزه علمیه  
 منقبتی های قسطنطنیه  
 تبلیغی های پنجابیه

برادران قرآنی انفجاریون میخ شده در ابو غریب را  
مانندی  
برادران تتی جسد های خشک شده در دشت های  
لیلی را مانندی  
حلال کنندگان گردنک و پایک نقشبندی را مانندی  
ریشه های خفته در زیر درخت یونیکال و نارنج را مانندی  
سپتمبر،  
ریش را دلاکی کردند  
بن،  
بیخ را سلاخی کردند  
برادران همربش و هم تشویش  
دا زمو نر زیبا وطن  
دا افغانستان دی  
دا لویه پشتونستان دی  
پیا وایه  
دا لویه پشتونستان دی  
ژوند  
ژوند

چاک\_ اندیشه را چندین بارخاراندی  
تاک\_ اندیشه را گندانندی  
ناک\_ گندیشه را خندانندی  
درخلال استخدام و بهره کشی زبانی،  
ژبه، مفرس شدنندی  
روشنفکر، مندرس شدنندی  
افغان، مقدس شدنندی

تبلیغی های مهاجر  
بینندگان سکس در سینمای لاهور و برمنگم  
اسپیشلسٹ های مقاربت با واژه های صغیر  
مستوفیان فاژه های کبیر  
خوابتان شیرین  
قند

قند

قند

قاچاقبران واژه به ماتم برابرست  
قاچاقچیان فاصله  
هردم مذکرست

زن

صبر صنوبرست

تا انتهای زمزمه ها نیز مکررست

پرده ها بینی تو در

پشتِ زبان

شپش های تیاریسی

در زیر نیکر عقل تان جگ

جماعت شریفی که غسل جنابت را در چشمه زبان

ادا می کنند

دال را در دلالت غریزی می شویند

زبان،

خانه هستی ست

قاچاق زمزمه،

چکامه پستی ست

تزریق نفاق

خیانت به چیز های دم دستی ست  
افتخار قصیده خوان مذکر به خایه های طلایی یا نیم  
جستی ست  
در آتشکدهٔ بلخ  
فروش تیر  
بر سینه ی نارنج های مشرق ممنوع ست، روشنفکر  
دکاندارن مثنوی گویِ پکتیکا  
باسنگِ سپیده دم  
خوشبختی های شمالی را تول می کنند، روشنفکر  
در آبگیر تالقان  
توله زن دامنه های للمی  
گلبانگِ گردیزی را در سمفونی نیشکر ساز می کند،  
روشنفکر  
از دره های نور  
تابشی تا کشم میریزد  
مُردهٔ اویزانِ رییس جمهور بشرمانید  
انگشت های ذلیل و مزدور بشرمانید  
ریش های افتیده بر انگور بشرمانید  
شکن  
نمیشرمی  
از،  
مادری که چشمش پُر از هلمند شد  
خواهری که موهایش پُر از بند بند شد  
صنوبری که بی آینه و قرآن بدست ناکست در بند شد  
نیلوفر  
خال غلیظی ست

بر زنج بریده وجدان  
 خال، نقطه ایست که ارتفاع آن تا خورشید میرسد  
 نوکۀ تیغی ست  
 که تا قلب صد شهید میرسد  
 خال - بیرنگی - چپ  
 خال - لپرال خال اخته کردن دی موکرات  
 خال - فاشیزم - زبان از چپ و راست  
 دوصد قره قلی بردار  
 درزیر چوبه های عار  
 به چشم صنوبر  
 تمسخر می بیزند  
 جال با تکثیر حوصله و جهالت فرا میرسد  
 جال - پاچا  
 جال - خرخر از خرابات تا به رم  
 جال افسون مناجات تا به کاریز های شوم  
 جال سنگسار خرد در بنگله  
 جال در خود ریختن  
 جال زنجیر بیختن  
 از این همه سال و اینهمه جال و خردجال رفع  
 حاجت میکنم آقا  
 من از عقلی  
 که بر گیسوی لیلی میریزد  
 که بر حیای گندم و زمزمه شالی میریزد  
 از تکرا ر این حرف  
 که آب فرزندی رود خانه است

که آب فرزند ریشه و صداقت و باران است، رفع حاجت  
میکنم آقا

اندیشه را پیش از وضو شاردنی مذکر  
گندیشه را پیش از غسل کاراندی مذکر  
بندیشه را پیش از نماز خاراندی مذکر  
صنوبر

حجمی، چراغان است  
فرزند رودخانه و باران است  
بنیاد اشک و زیبایی های چشمه ساران است

## 10

گوزنِ شوخِ روایت،  
شخِ شخِ  
شاخِ می زند  
ایزد،  
در معبد  
قبل از تجلی  
منسوخِ می گردد  
رنگ،  
هم، به وقوع لبخندِ ژکوند می رسد  
هم،  
به رویدادِ سگ و صنوبر!  
رنگ،  
هم، میرسد به واقعهٔ گرونیکا  
هم، به سرخی دشت های لیلی و چمته های جانکاه  
دستِ حنایی  
ساقِ سپید



در زیر قمچین های قاری چشم  
مادینگیِ وحشت را جشن می گیرند  
سنگی،  
که در آتن، ونوس می گردد  
همان سنگی ست که در کابل بر دوشیزه ای سنگسار!  
تابش سنگ  
در معبد  
لطف خورشید نیست  
DIE WELT WELTET  
تخریش سنگ  
قهر بازوان مطهره نیست  
نیتی ست که بر بی قلبی قلب، سنگینی می کند  
سنگ  
مجسمه دیدرو ست بر رودخانه ی پاریس  
سنگ  
فرو ریختن سلسال است در بامیان  
سنگ  
در تو اهورا می افرازد  
در من اهریمن  
در تو  
ما می افروزد  
در من  
من  
من  
درتو

پرواز می افرازد  
درمن چارغوک  
نامیدن،  
در تو  
بکار بردن لفظ است برای ماندن  
در من  
گاییدن لفظ است برای هیچ زاییدن  
سال،  
در تو  
سدهای بدیهیات را فرو ریختن  
در من  
سد را بر سد آویختن  
جال در دستهای ظریف تو ست ابریشم  
در من  
توری برای صید اخلاق و اندیشه  
لحظه  
در تو،  
وقوع زمان در واژه  
در من، کمبود سیصد کاروان فازه  
سال تأویل نقاب  
سال گمگشت حساب  
سال برگشتِ هلاکو و طناب  
در تو،  
ترقی های عالم رو به بالاست  
من از بالا به پایین می ترَقم  
در تو

اندیشه، شروع آزادی ست  
در من  
گندیشه، آغاز بریادی ست  
در تو  
اندیشه، پهنای آبادی ست  
در من  
بندیشه، زنجیر بامدادی ست

سال بی نان سال تقسیم سکوت  
سال آزمایش ریش  
سال آزمونهٔ ناف  
سال رسواییِ کاف  
سالِ جفتِ کافران  
سالِ گفتِ کافِ ران  
تلویزیون ها را در ملای عام غرغره کنید  
دست ها را در غازی ستدیوم ذخیره کنید  
چشم ها را با نشترهای داغ جیره کنید  
صغیره ها را در آتش گنه کبیره کنید  
آبشار های زمزم را با دروغ تیره کنید  
جیب های تانرا با چنگک زنجیره کنید  
وند  
وند  
وند  
لیلام شدن هوش در جاده  
برباد شدن گوش با ضربه  
نکتایی ها را شیخ ببندید

به بروتهای تان عطر چارلی  
به چشم های تان سرمه تجاوز بزیند

**fund**

**Fund**

**Fund**

دارهای نوین برای خلق آویز شدن خلق الله آماده  
است

پر لبخند اطفال

جماع دسته جمعی جار بست

2000 هجوم جمعی در یک سال

کودکان زیر سیروم بشرمانید

چیغهای غرقه در خون بشرمانید

بی خبری زانیان نشسته بر سگهای مجنون بشرمانید

دریمه سقاوی

دریمه الغ پیگ

یوه لسمه درانی

یو سل یوه لس کرته و شرموی

یغمای منگلی

جنگ های زرگری

دری سوه دری کرته و شرموی

اگر نکتایی ات را دزد نبرد

اگر نبوغت را موش نخورد

در شکستن استخوان های خاموش ،

فیلسوف میگردی

دعای استقساء بر کشید از دل که میریزیم

دعای استتجاء بر کشید از دل که میریزیم

دعای استمناء برکشید از دل که میریزیم  
دعای استثناء برکشید از دل که میریزیم  
شد شگافی در ضمیر پیدا  
حکمی از فتواهای سر بالا  
اشاعه ترفند  
در جشن روی لچی ملکه در عصر امان الله  
چادری  
پلچرخی کوچک،  
بر شانه صمیمی صنوبرست  
دوبمه ...  
دوم ....  
فرزندانِ رودخانه خونین هفتِ بر هشت اند  
سال  
برای مرجانها  
از ماه اپریل آغاز می گردد  
رقم  
برای نیلوفرها  
از هفت و پنج و سه و یک آغاز میگردد  
درد  
برای صنوبرها  
از دموکراسی مؤنث شروع می شود  
سالِ غلطیدنِ تنبور و نمک  
سالِ آمد آمدِ گول از فلک  
سال نو  
سال حجاب  
سالِ مستیِ نقاب

سال چاقی سال آبهای کَرستال و شراب  
سال قیماق سال تفریح سال ویسکی سال قوغهای  
کباب

سال سنگهای شریف  
سال پُرگشتنِ جیب های نحیف  
سال خیرات سوی دیگهای رغیف  
سال قاچاق خبر

سال تبلیغ تبر  
سال باریدن ساطور و صواب  
سال نو

سال اتن  
سال رقصهای نهفته در چین  
سال شلفینه و شف  
سال الفینه و عفو

نمیشرمی  
هنوزاز واژه های باج میگیری  
شلفینه و الفینه بشرمانید  
کلکهای پندیده و پرخینه بشرمانید  
بامهای الله و اکبر و بی زینه بشرمانید  
نغمه های هیروغلیفی و امروزینه بشرمانید  
قلب های صاف و دل های پر کینه بشرمانید

گاومیش سپتمبر  
بره سده بیستم را انگشتک می کند  
سنگ سپتمبر  
باغهای ابریشم را سنگپشتک می کند

سالِ نو  
سال تلالوی غزه  
سال غزنه غوزه غوزه  
مرگ های مسخره رؤسای جمهور کابل بشرمانید  
سرکارهای مزدور و خداشرمانده بابل بشرمانید  
زن  
آه صنوبرست  
وقوع نکاح در شیخ های فانی مکررست  
زن  
در کوه عشق  
از چشمه رنج آغاز میگردد  
مرد  
در تپه ترفند  
از چشمه گنج ، زا میزند  
زن  
در جوشن نور  
با حریقِ خودکشی پایان میابد  
زن  
صنوبرست  
که در بغل های جنگی  
با یک حلقه سگِ جنگی تعویض میگردد  
زن  
سپیده دم است  
که با یک لبخند آغاز و با یک کبریت شفقی پایان میابد  
زن  
نیلوفرست

شبنم ناموس  
از برقه ی سیاه آغاز می گردد  
با برقه های سپید و چند گز چوب و یک کارطوس پایان  
میابد

زن  
محبوبه است  
که در تنورتسلیم  
چون الهه نور زبانه می کشد  
با ختم دوران الهگی با خنده تیل پایان میابد

صنوبر را با سگ مبادله کنید  
نیلوفر را با انگشت خفه کنید  
عشق را با پشیمانی معامله کنید  
زیبایی را با زندانی معاوضه کنید  
بعد از کبیره ، صغیره بگیرید  
بعد از صورتی ، ضعیفه بگیرید  
خیال را آزاد بگذارید  
شهوَت را شاد بگذارید  
محبوبه را با تیل یا توهین  
خود کشی کنید  
کام را  
بعد از حلوی سر قبر با مالیده آینه مصاف مجدد کنید  
قند  
قند  
قند  
روشنفکر تعلیمی را در شهر بند واژه ها سرگردان کنید



پرواز روشنفکر را درپهنای مرغانچه ها آویزان کنید  
از تکرار انزال و تزویج نترسید  
بعد از سکوت صنوبر،  
از قبولش کرده بودم قبولش کردم بلادرنگ عبور کنید  
صنوبر جدیدی ای را غرق انگور کنید  
بگیرید  
بگیرید  
بگیرید  
چند

چند

چند

سال هفتاد ساله با هفت ساله همبستر شدن  
سال هشتاد ساله با هشت ساله آرکستر شدن  
هفت  
جانی ترین صدا  
هشت  
کامل ترین گناه  
سال تعویض صنوبر با سگ مجنون  
سالی که سیصد و شست و پنج بار در مسیر انا الیه  
راجعون

# 11

صنوبر جان  
در زیر آبشار قفس  
دریدر شدی  
در زیر سنگسار نفس  
دریدر شدی  
در زیر خاکسار جرس  
دریدر شدی  
در زیر قابسار عدس  
دریدر شدی  
در زیر خوابسار هوس  
دریدر شدی  
نازنین  
اندیشه بخاطر دمه شدن از ما گریزان شد  
گندیشه چشمه ساران شد

اندیشه ازما روی گرفت  
گندیشه درما چراغان شد  
اندیشه از ما انتقام کشید  
گندیشه خشم یاران شد  
اندیشه تبعید ویاعی ماند  
گندیشه فصل باران شد  
اندیشه با شهید خوابید  
گندیشه حرف بهاران شد  
صنوبر

صنم وش است  
قومندان سیاوش است  
صنوبربا جدا شدن از خود آغاز و با جداشدن، پایان  
میابد

سال ریش های سفید  
سال حور های سپید  
سال اعصا سال فوران امید  
سال پیسه سال لیلام پری  
سال رفتن سوی نسل مشتری  
صنوبر با فقر آغاز می شود و با تجاوز هشت مرد  
مقدس پایان میابد  
مکتبی

قومندان دیگرست  
تفنگدار غزل  
تحقق پسمانده افسانه های مرجانی ست  
یک پاسپورت گیلای  
فیل های خوابیده را فیل می کند

یک پاسپورت  
اشباح تبعیدیان جوهای شیری را نیل می کند  
طاغوت ابریشمی  
ماموت اقیانوسی  
نیشکر مهاجر را بند بند  
در چاکلیت شهروند  
رکلام میکند  
تبعیدی  
فاعله نیست که تنبور بزند  
فعل است  
که انگور می زند  
هرکس  
در غربت بیگانه خود غریبانه جار بست  
آرایشی برای تابلوها و مشعل های نیاویخته  
آوازی برای زمزمه های یکرخت و به دار آویخته  
تبعیدی  
چیزی شبیه به آدم  
اما یک خنده و یک غزل از آدم کم  
سگ همسایه را احترام می کند  
پشک شاروالی را سلام می دهد  
در تیزاب و سوسه بیاد دوشیزگان وطنی می سوزد  
آدمهای دو هوته  
در خاطرات فقر و تباهی و سنگسار  
آزرده از آبشار  
مهاجر  
عصاره بی وزن تنهایی ست

نازنین  
سال خود سوزی زن  
اسطوره شد  
سال هر گند پوره شد  
سال گیسوی سیه در شعله ها پوره نشد  
اندیشه که از اشتر سراج الاخبار پایین شد  
صنوبر غرق آمین شد  
دهکده  
جمهوری طلا و ریش و آیین شد  
شهر با پرداختن باج از بیت المال حوصله عادت کرد  
مادرک  
در فصل نشتر زدن خشخاش میلرزی؟  
خواهرک  
در فصل سوختن با صدای کاش کاش میلرزی؟  
شهر چکچک  
شهر در خود نقب زدن  
شهر هفتصد تذکره  
شهر فوران ترازو و تره  
شهری هرکه گفت نی،  
رفت در خلوت آهنگین فرو  
شهر سقفی شهر بیمار و شقی  
شهر مرگ بیهقی  
شهر چیغ زنبقی  
شهر روشنفکر سنگ و نق نقی  
شهر مرگ عاشقی

شام پرواز در دلِ مُرغانچه ها  
 شام روشنفکر خسته خرزدن  
 شام تسخیر عدالت با علف  
 شور خورجین کتاب  
 در زیر قول  
 شور خر خر تا به ناف  
 انبیا بند  
 شور وای وای با شکست  
 زندیق بند  
 اخی  
 اخی  
 فکریستی که به تفکر نیامده ای  
 شیخی  
 گامیستی که گامیده نشده ای  
 شخی  
 رازیستی که گشوده نشده ای  
 شوخی  
 شخمی  
 شخمی  
 شخم هفتاد مثنوی  
 شور بحث است و قفاق  
 شور من ها و نفاق  
 شور زایدن هفت  
 شور رویدن هشت  
 شام بالشت شور تسلیخ عقل  
 شام بالشت درس خندق کاشتن

## 12

عقل را  
عقل شویی کنید  
دوصد قره قلی بردار  
دوصد پکول و گوپیچه بردار  
دوصد لنگی و تنبان و پاسپورت و نکتایی بردار  
دوصد بوت پاک و شانه زن ریش های دراز و عطر دار  
در میان سیمهای خاردار  
در میان رسانه های باردار  
به هر صنوبر میسازند دوصد تجاوز  
دوصد تا دار  
به هر منصور  
چند تا دار  
به هر سینه  
دوصد رگبار

خشمی که از آغاز، تفنگ های تسلیمی را به دیوار  
اقوام آویخت  
شاخی که درشکم های همدل  
سوراخهای ابلقی تزیین کرد  
روشنفکر  
شب شب  
گاه بیدانه را از روی ناچاری سرتمبه سرتمبه شاخی  
زدندی  
زن  
صنوبرست  
که از بغض چشم آغاز میگردد و با غرق شدن درعزای  
چشمه پایان میابد  
اخی  
کمی شخی  
رخ به دوپل سوی کاغذ تاختی  
آخ که ماضی و مستقبل باختی  
شخی  
شخی  
بر دروغ عشوه ها ت نازت گواه ست



## 13

... که سپتمبر طلابی را به تالاب ریخت، چَین پوشید  
که سپتمبر پکول ها را به گنداب برد و گزمه گندهار  
افروخت  
که سپتمبر سر از گویچه بیرون کرد  
که سپتمبر عمامه غرقه در خون کرد  
که سپتمبر  
عمامید  
و پکولید و درون بُن چَین گردید  
که سپتمبر تراش کرد ریش و برتیغش عمامه و پکول  
یکجا زدند آویز در زنجیر نکتایی  
که سپتمبر  
به حیثِ موش  
شراب فلسفی نوشید، پلنگی شد

مُلا نص  
 ا زین بابت  
 کمی بامن کمی با خر کمی با خود، جنگی شد  
 کمی از بوسهٔ ابلیس  
 کمی از مرگ نیلوفر  
 به خود پیچاند و خود پیچید و لنگی شد  
 ... که سپتمبر کمی ریش ماند و از تمهید پریشان شد به  
 زیر پا نهاد غمبر  
 چین بوسید  
 به چلتار آیه ها گل کرد  
 تبرزین عزم بابل کرد  
 صنوبر با صنم بر  
 رو به کابل کرد  
 دو چشمت میبرد برق تماشا را به درگاه خلیفه با  
 سگ مجنون  
 خرامش خنده در جیخون  
 خیالش، خفته در خاتون  
 که سپتمبر  
 به جای رخنه در انگور  
 به آونگارد خود روی کرد  
 که بلبل کابل را بابل کردند  
 و هر دو را گل گل  
 چپا ول کردند  
 کابلی،  
 تنهایی تن، ها ست  
 یلی ست،

که میرزمد به تنهایی بر دوشک!  
که سپتمبر هنوز برجیب و انگشتش عمامه می پکولد به  
نفع چلتار  
عمو ها عمامیدند  
چینه چینان چندان چلتاریدند  
که خشخاشیدن را از یاد بردندی  
که استتجا زدن را آهسته آهسته پریاد دادندی  
که استمنای قلم را درزیر ضربات قمچین شاد کردندی  
تو هنگامی پکولیدی که ایمان میدرید خودرا به واسکت  
های تبعیدی  
تو هنگامی فرود گشتی  
که چار درب حماقت بسته بود در خویش  
توسنگی تر از دیواره های سنگینی بودی که بر دوصد  
پلچرخ می شد افراشت  
زن را  
به حیث زیبایی  
در احساس غضب زمزمه کردی  
مهاجمک  
نمیشرمی  
زن صنوبرست  
با رنگ عاشقانه مهتاب برابرست  
مانند آفتاب  
لبخند نور به شیوه نیلوفرانه تر  
گیسو کشان به شانه صبرش مکررست  
زن صنوبرست  
بهرتر ز کشف دره و دست مذکرست

1428 ربيع الثاني  
هجري قمرى  
م . فرهود  
هاگ  
ندرلند

\* \* \*

مؤخره:

فرهود صایب ده د ما پلا ر  
دومره خوده ده لکه انا ر  
ما شعرستیم مثل آچا ر  
دو جمع دو میشویم چا ر

***Mijn vader doet een beetje raar  
De werkelijkheid is niet meer waar  
Sanawbar is geruild met een hond maar  
Het sanawbar gedicht is nu klaar***

مسکا فرهود

Muska Farhoed

